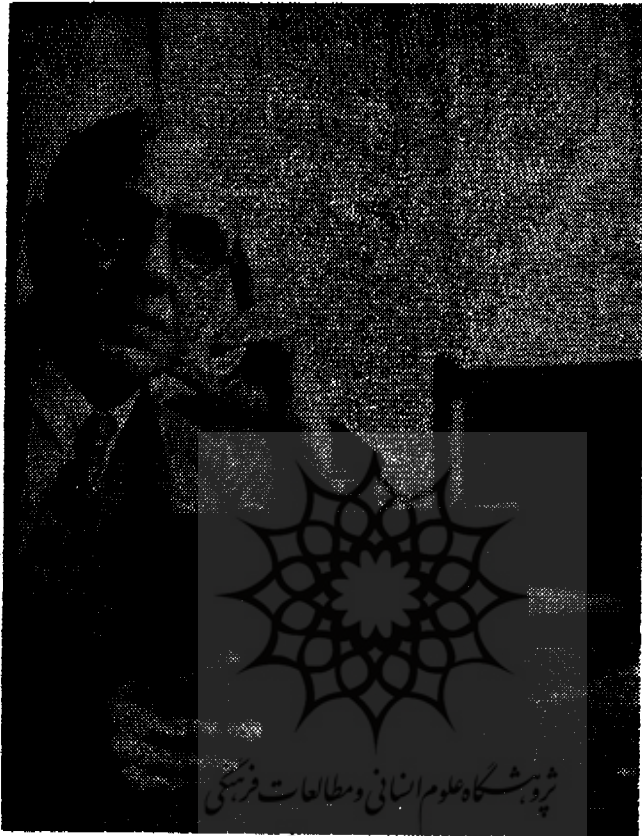


# عین‌الملک و خدمات فا ر ه ن گ ای و



ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

در تاریخ اول گریگوریوس و تواریخ مصر بعصر فاطمی است که :  
ایرانیان یکصد و بیست و چهار سال در مصر سلطنت کردند . و جای حیرت  
است مردمی متمدن بیش از یک قرن در کشوری حکومت کنند و پادشاهی داشته  
باشند و نام و نشان هیچ یک از خسروان ایشان در هیچ تاریخی یاد نشود  
مگر چنین کوتاه و مختصر که کامبیز گاو آنها را کشت و دارا کانال ایشانرا  
حفر کرد و در زمان حکمرانی داریوش نو سوش مصری‌ها شوریدند و از آن  
روز مصر از فرمان ایرانیان بی‌برماند . و ما با این جمله مختصر و کوتاه

نمی‌توانیم معلوم کنیم که نوسوش آخرین خدیو ایرانی بوده است که در مصر بنام خدایگان اون داریوس نوسوش حکومت کرده است. نام اون داریوشین نیز در منشوری یاد شده است که تا این عصر همچنان در موزه واتیکان نگهداری شده است و اون داریوشین پزشکان پزشک ایران بوده است بمصر و این بهیگر را کرزس فرستاده است .

بهیگر یعنی فرمانده تندرستی (حافظ‌الصحه) . و کرزس یعنی اردشیر بزرگ و منشور او یعنی فرمان یا دستور طبی و کلمه اون EUN که با داریوشین یاد شده است لقبی است مانند کلمه شاه که در قدیم تالی نام شهریاران ایران بوده است و در مصر بجای شاه (اون) میگفتند .

اون داریوشین یعنی فرمان عصر داریوش شاه .

این وقایع مختصر بمانشان میدهند که تمدن آنها و حیات فرهنگی شان را زنی ایران پی افکنده است .

گاو میپرستیدند و کامبوج گاو شان را کشته است و خرافت را بر انداخته است و رهنمون شده است که پرستش خاص جهان آفرین است .  
کانالشانرا دارا گشاده است یعنی آنها را از عزلت رها نموده است و بدقتی تمدن نزدیک کرده است .

منشور طبی پزشک ایرانی نیز معلم حیات ایشان بوده است زیرا در مصر آنچه خاک و گل سرهم نهاده اند بنام اموات بوده و گوئی در عصر فراعنه ، مرگ را پیشواز رفته اند .

دریغ که نام رفتگان ما در مصر یعنی آنها که بر من نشان معلم علم زندگانی بوده اند فراموش شده است و بسیار دردناک است که مورخین ما و مورخین دیگر تا این حد بی قید باشند که از نام بیست و یک دودمان ایرانی که در عصر حکومت داشته اند یکجا بگذرند و انساب واسامی کسانیر اینها نمایند که مایه افتخار ما و افتخار دنیا بوده اند .

اهل فکر و تأمل میدانند که تاریخ را دو حقیقت وجودی است .

یکی تاریخ مجازی یعنی ظاهر تاریخ دیگری تاریخ حقیقی یعنی ضمیر

تاریخ و میشود هم که بگوئید تاریخ را کالبدی و روانی است یا جسمی و جانی است . باز گفتن ظواهر تاریخ نه خواسته شماس و نه شایسته ما زیرا در هزار ها کارنامه عمومی و کتاب سیروس و سیاحت و خاطرات تاریخی یاد شده اند ولی در اعماق خزائن تاریخ نفاسی پنهان مانده اند که جواهر علومند و کم روی داده است که باز گفته بشوند .

ما نظائر این معانی را روح تاریخ نامیدیم و با لفت ضمائر تاریخی تغییر کردیم . رسماً باید بدانید که نویسندگانی در خور ستودن اند که این خفایا را در پیش چشم ماروشن کنند، و قایمی را بگویند که در کتاب های عمومی یاد نشده اند و همگان از آن جمله آگاه نیستند و از جمله محققینی که توانسته اند این مأمول را بر آورند و از خفایای تاریخ ما را بحدودی راهنمایی کنند ، حبیب اله خان عین الملک هویدا بوده است که یکی از برجسته ترین فرهنگیان تاریخی ماست . این مردم محقق بسیاری از خفایای تاریخ را که یافته یا شنیده با آنچه بدست سیاحان دور دست دیده هم نشان با نام و نشان هر يك در مقولاتی چند گرد آورده است که همه آنها از هر جهت اهمیتی بسزا دارند و تحقیق و جستجوی آن فرزانه مرد فرهنگی و سیاسی در خور ستودن است ، چو ، اگر ارزش هر کشوری یا اندازه ارزش مردمش باشد ارزش آن مردم هم بارز مردان جاهمند ایشان بسته است مردانی که گوهر وجودشان با قدرت نبوغ آمیخته است زیرا جاه و مرتبت آدمی با عقل او و با مقدار هنر او و کفایت اوست و نه که جانوران دندانان از ما تیز تر است ، و جنگشان خونریز تر .

پنجاه و هفت سال پیش از امروز روزنامه چهره نما چاپ قاهره در شماره یکصد و شماره یکصد و ده سال هیجدهم و شماره سال یکهزار و سیصد و سی و نه قمری یعنی شصت سال پیش بتقریب ، در صفحه سیزدهم و چهاردهم مقاله ای درج کرده است که عنوانش «عین الملک در شام» است .

بخشی ازین مقاله بقلم سید امان اله است که نماینده بهبهان و کوه گیلویه و باشت و با بویه و آنسامان بوده است و آنچه درین مقولت یاد شده است حکایتی است

از استقبال مردم سوریه و لبنان و انبساطی کز ورود نماینده سیاسی ایران نشان داده اند و طرفی است از آداب و فرهنگ و آنچه با شیوه گفتار ما هم نشان است و باب است یکی باب شعر و شاعری و آثار ادبی و فرهنگی عین‌الملک و دیگر باب تاریخ و اسباب و نژاد آمیخته با پاره‌ئی از مقولات نواب مختار الملک و هانزی لامنس و مشاهدات برخی از جهانگردان.

و آنچه در تاریخ و جغرافیا یاد کرده اند ظاهراً تملیل این معناست که مردم لبنان و سوریه و شام را چه عاملی برانگیخته بود کز نماینده سیاسی ایران عین‌الملک چنین استقبال کنند استقبالی که نظیر آن دیده نشده است و این معنا را جریده البلاغ بیروت که نویسنده آن شیرازی بوده و چهره نمای مصر بهتر از سایرین نشان داده اند زیرا بتاریخ و جغرافیای آن حدود خوب آشنا بوده و نژاد و نسب و کتب رجال و گروه‌ها گروه دودمان‌ها و ملت‌ها را با جستجو و تحقیق رسیده اند و ازین جمله چنین یاد کرده اند که جهان نمای یعقوبی نشان داده است که سجنه و سیمای مردم لبنان و اماکنی چند از سوریا گواهی میدهند که مردم آن حدود خاصه آبادی‌ها و روستاها کوهستان از قبیل گبر خونه و گبر سیر و کسروان و رویان و طبریه و بسیاری دیگر اعقاب ایرانیانی هستند که سالیان دراز این حدود را بدست داشته اند ، پیش از اسلام مالک این حدود بوده اند و پس از اسلام نیز سال‌ها سوریه و لبنان و فلسطین را از تاخت و تاز رومیان نگه داشته اند :

ایرانیانی که در عصر اموی و مروانی آنهمه امانت و تحقیر اعراب را تحمل کرده اند باز هم آنها را در برابر حملات روم نگه داشته اند:

**یعقوبی در کتاب البلدان** این حقیقت را خوب یاد کرده است و احتیاج خلفای اموی و مروانی را بیاری و همراهی ایرانیان از دیگران بهتر نشان داده است و شمایی گمان در تواریخ خواننده آید که چند بار حکومت بیزانس یعنی روم مسیحی میخواستند سوریه و لبنان را از چنگک عرب که بازور اشغال کرده بود باز گیرند یکبار در عصر معاویه بود که هیچ نمانده بود روم غالب گردد و معاویه بسربازان پراکنده ایرانی متوسل شد و همه جا آنها

را جمع کرد و خواهش کرد با روم بجنگند و آن حدود را نگه دارند و ایرانیان سر بازان رومی را مقابلت کردند و از آن حدود باز گردانیدند. بار دیگر عبد الملک مروان دوازده کتیبه یمنی دوازده هزار نفر ایرانی شمالی را به کوهستان لبنان نشانید و با یاری ایشان نه تنها از حمله روم و غارت ایشان مصون بماند بلکه باجی را که همه سال رومیان از او می گرفتند موقوف ماند و کار بجائی رسید که با نیروی ایرانیان رومیها مجبور شدند بعربها باج بدهند و این داستان تاریخی را مستشرق فرانسوی هانری لامنس خوب یاد کرده است و شما شاید بدانید که لامنس هم گفتارش سندی معتبر است و هم بدوستی عرب و جانبداری از خلفا شهره است و نامی است و با نظائر این گواهی مورخین و علمای نژاد و انساب مردم لبنان و سوریه را اعقاب همان ایرانیان میدانند که باین سامان آمده اند و سراسر کوهستان لبنان و جبال العلویین را نشیمن کرده اند و از آن پس آن سرزمین را کشور خود دانسته اند و ازیرا درین هنگام نویسندگان مقالات البلاغ و چهره نما و بیت اللحم و الخدر استقبال بینظیر مردم را از نماینده سیاسی ایران معلول همین علت دانسته اند و برین نشان یاد کرده اند که خون و نژاد و نسب و خویشاوندی است که احساسات مردم را برانگیخته تشخص عین الملک نیز درین باره عاملی قوی بوده است و با الجمله این موجبات عامه مردم را بچنان استقبالی داشته است.

مشاهده شما این حقیقت را آشکار می کند که این کوهستان با همه قریه ها و کوره ها و دستکوره ها از ذروه شامخی که دارد تا بنگاه جبال العلویین سراسر تاریخی است. تصور که جهان قدیم را به صر نومه متصل می سازد ما میتوانیم سورنیاکان خود را درین آینه تماشا کنیم چنانچه می شود که اعقاب ما نیز بیکره ما را تماشا کنند.

لامنس نوشته است نه تنها از جهت فیزیونومی و امارات مادی بلکه از جهات معنوی نیز معنی آئین و مذهب و طریقت و تصوف و عرفان و رسم و راه اندیشه و فکر و وجود آنها خاتمه و همانرا و طبع شعر و آداب و سنن تمام کوهستان لبنان گوئی ایرانی اند زیرا از جهت مذهب شیعی هستند و از جهت

مسلك درویش و عارف و سوفی و اصحاب خانقاه و بیشتر بكتاش و اهل‌الحق‌اند و هر گاه کسی با سامی آن اماکنی بنکرد که نشیمن آن مردم است همه نام‌ها را می‌بیند که فارسی‌اند یا زبک ریشه فارسی جدا شده‌اند و ازیرا پیداست که واضع آنها همان ایرانیانی بوده‌اند که سراسر لبنان و کوهستان و نواحی آن سامان را هزار و سیصد سال پیش نشیمن خود ساخته‌اند :

سید کوه، کوه جوشن، گبرخونه، گزین، گبرسیر، کسروان، مزدک، رویان، بیسار، پهلوان، سربند، میره، دروز، افنان، ایرانی، موره، رازراج، گیل، بارون، آزاده، برده، بثنی (که لغتی اوستانی است بمعنای کدبانو) کاوان، زاره (بفارسی یعنی دریا) این‌ها و بسیاری دیگر از اسامی آبادی‌های کوهستان لبنان‌اند. ظاهراً آنچه عین‌الملک درباره مصر و سوریه و لبنان یاد کرده است با مجموع خاطراتی که مسجد سعادت و شهر آستانه و سایر اماکن امپراتوری عثمانی نشان داده است در اوآن همین نمایندگی سیاسی بوده است، چو، اماکنی را دیده است که بجز نمایندگان جاهمندان سیاسی کسی را بآن امکان نمی‌پذیرند و ازین جمله جایگاه تخت طلای شاه اسماعیل صفوی و دیگر زیارتگاه خرّقه مبارک با داستان کتابخانه و تشریفات خدیو مصر و حکایاتی است از اماکن مقدس شیعه امامیه .

عین‌الملک از رجال نامی ایران بوده است ولی ما با این خاطرات می‌توانیم او را بشناسیم نه با آن تشریفات و آن استقبال و آن تظاهرات که مخصوص عامه مردم است زیرا جاه و جلال ظاهر سزاوار کسانی است که بقدرت روح و توانائی ضمیر موصوف نیستند و برخوردار ما با تحقیق و جستجوی او درباره کلاسی که دوهزار نفر دانشجو داشته‌است و عارف بودن او با تیمولوگی یعنی شناختن ریشه لغات و تحقیق او درباره کلمه شاگرد کفایت می‌کند که بدانیم بامردی محقق همدانستیم .

این مرد دانشمند در ترجمه احوال نواب مختارالملک چنین نوشته‌است که بروزگار سلطان عبدالمجید کاخ بزرگ پادشاهان ایران را که در مصر ساخته بودند خراب کردند و ازین کاخ يك عمارتی را که چهارصد ستون دارد مسجد کردند و در شبستان این مسجد هر روز دوهزار طلبه گرد آمده معلم در میان این دوهزار نفر ایستاده درس میدهد و تقریر می‌کند و پاسخ میدهد .

این معلم فیلسوف به هر جانی روی کرده با صدائی رسا بمنظارت می‌پردازد و با طلاب بمباحثت و جدل ساعات متوالی درس میدهد .

عین‌الملک پس از این حکایت بمعنای کلمه شاگرد پرداخته می‌نویسد اینکه از قدیم هر کس نزد استاد می‌آموخت او را شاگرد می‌گفتند از باب تسمیت جزء است باسم کل زیرا شاگرد یعنی مجمع بزرگ یا مجموع طلایی که بگرد استاد نشسته تقریر او را می‌شنوند و لغت شاگرد مانند لغت شاه‌نشین و شاه‌راه و امثال آنهاست زیرا شاه‌نشین یعنی نشیمن عالی و شاه‌راه یعنی راه بزرگ . و ترکان عثمانی این مدرسه عالی را که از کاخ ایرانیان ساخته بودند کَشک طلبه‌سی می‌گفتند زیرا کَشک به ترکی بمعنای کاخ است .

و نیز در یادداشتهای سال هزار و دوست و نود و پنج هجری نوشته‌است: در شهر قاهره و در جوار همین مکتب فلسفی کتابخانه قدیم ایران بوده است که بیش از سی هزار جلد کتاب خطی منحصر بفرد داشته که همه از قدمت و نفاست سرآمد کتب دست‌نویس‌اند و بیشتر این کتاب‌ها از دوره قدیم بازمانده‌اند و باخط ایرانی پهلوی هستند که از آنها لاشه‌ئی بیجا مانده است زیرا که عمر حکم بحرقتشان داده است .

دظاهراً مقصود نویسنده کتبی است که عمر وعاص در قرن یکم هجری بحکم عمر خلیفه دوم سوخته است و پس از اولاشه برخی از آنها را گردآورده‌اند و نگه داشته‌اند و جای حیرت است که چنین نفائی تا سال هزار و دوست و نود بازمانده است و بیجز در خاطرات عین‌الملک و منقولات نواب مختارالملک در هیچ تذکره‌ئی و تاریخی و خاطره‌ئی یاد نشده است، نه ایرانیان با این آثار برخورد کرده‌اند و نه دیگران ازین مقولت چیزی یاد کرده‌اند .

این کتاب‌ها که برحسب گفتار نواب مختار الملک و خاطره عین‌الملک سیزده قرن در مضر بازمانده‌اند معلوم نیست عاقبت آنها چه بوده و بدست که رسیده و باز مانده‌ئی که لاشه هر یک شاید میلیونها ارزش مادی دارد کجاست ؟ و یقین است که ارزش معنوی آنها بی نهایت ارجمند است و باقدر و قیمت بخصوص که اگر با کتاب های کاخ تیسفون هم نشان بوده‌است که آنها را نیز بحکم عمر سوخته‌اند . کاخ تیسفون همان قصری بوده که مورخین بنام ایبض کسری یعنی کاخ سفید ضبط کرده‌اند .

و دیگر از یادداشت‌های عین‌الملک درباره بازدید کتابخانه خدیو مصر است که نوشته است ممتازترین کتاب‌های این کتابخانه کتب خطی فارسی است که با بهترین نقش و نگارها و مینیاتورها آراسته است و ازین جمله کتاب شاهنامه فردوسی است که شاید در دنیا بی‌نظیر باشد. این شاهنامه را پادشاه قاجار ناصرالدین‌شاه برای توفیق پاشا خدیو مصر فرستاده است و یعقوب پاشا وزیر معارف برای این شاهنامه محفظه‌ئی ساخته است مخصوص و بسیار زیبا و کلید این محفظه با بند ساعت خدیو بسته است.

نگارنده گمانم برین است که این شاهنامه را در زمان محمدشاه بدربار عثمانی فرستاده اند یعنی از طرف محمدشاه بسطان عثمانی هدیه شده است و دور است که ناصرالدین شاه کتابی هدیه کرده باشد.

عین‌الملک نیز از تخت طلای شاه اسماعیل صفوی داستانی جالب پادمی کند نخست درباره موزه بزرگ استانبول حکایتی آورده در مقدمه آن از صنایع ایران و هنرهای دستی اسفهان و تبریز رقمی چند نشان داده می نویسد در عرض اطهسی که مخزن موزه عثمانی است اورنگ طلای شاه اسماعیل صفوی است. این تخت بی نظیر که با انواع گوهرهای مکرر و مجلل دیده می شود دیواره مشبک آن همه از زمرد ساخته شده و پایه های این تخت از فو رجواهر پیدا نیست که بوم آن یعنی زمینه آن از چه فلزی است.

این تخت رفیع با آن چهار پایه بلند در میان موزه درخشنده گی خاصی دارد و بر روی این تخت یک قطعه فرش است که یکجا ساخته از جواهر است و چهار پشتی دارد همه مروارید دوزی و شاه نشین آن گوئی با یاقوت و زمرد مفروش است و هر کس ببیند متحیر می شود که آیا این بحث برتر است یا آنچه در خزائن پادشاهان جهان دارائی است و اکنون دولت عثمانی با این ثروت عظیم که از غارت ایران بدست آورده است خود را بی نیاز و توانگر ساخته است.

و دیگر از آنچه ایران را نشان هنر است کاخ سلطان مراد چهارم است که همه درهای آن خاتم کاری فارس و صدف کاری ایرانیان آن سامان است و



گنبد آن کاشی کاری اسفهان و سراسر با آیات قرآنی مصور با ستونهای مرمر، ایران نوع مرمری که از ایران می بردند و مانند آینه صور اشباه در آن منمکس می شود .

برجبهه این عمارت کتیبه ایست با خط ثلث و نسخ و تعلیق جمله اول آن گشاده باد بدولت همیشه این در گاه. در امپراتوری عثمانی خط فارسی و هنر فارسی و زبان فارسی از همه جا و حتی از خود ایران بیشتر رسوخ دارد .  
مسجد سعادت که در عالم معروف است با همین کاخ سلطان مراد مجاور است .

در مسجد سعادت خرقة مبارك است.

و خرقة مبارك نام جبهه ایست که از پیغمبر بخلقا رسیده است . و او و یها و عباسی ها بروزهای رسمی و جلوس خود می پوشیدند و بسال ششم هنگامی که هولاکو بغداد را گرفت امام محمد عباسی این خرقة را از کاخ مستعصم ربود و بمصر برد و در مصر سال ها بود تا آنکه بخزانه روم و خزانه پاپ انتقال یافت و عثمانی ها که وارث روم قدیم شدند این خرقة را بدست آورده اند و برای نگهداری آن کاخی رفیع بنا کرده اند که اکنون بمناسبت خرقة مبارك مسجد سعادت نامیده شده است.

در تمام این مدت همه سال در پانزدهم رمضان المبارک خرقة مبارك را از مخزن خود بیرون آورده سلطان می بوسد و نماز میگذارد .  
درین روز همه اعیان ترك از یاوران و پاشایان تا سایر اعوان پادشاه همه بساطان اقتدا میکنند و نماز میگذارند.

کلیه این مخزن نیز در تصرف سلطان است و در تمام سال در همین یکروز کاخ را می گشایند کلمه سعادت نیز نام شهر استانبول است و در سعادت با اصطلاح حکومت عثمانی یعنی دربار سلطان که باب عالی نیز گفته می شود.  
عین الملک پس از حکایت نواب مختار الملک و زیارتگاه خرقة مبارك به سرگذشت اماکنی می پردازد که خاص ایران و مخصوص شیعه امامیه است .

درآمد خاطره او درین باره بسیار حساس است و چنان است که گوئی خواننده را از پهنه‌ئی باز میگرداند تا پهنه‌ئی رهسپار کند دلگشا تر درین حال مانند آدمی است که فرسنگ‌ها منزل بمنزل رفته است و ناگهان دریافته است که راه خود را گم کرده و ازیرا با يك عاطفه مقدسی که خاص شیعی صادق و راستگوست بحکایت اماکنی می‌پردازد که در مصر و سوریه و لبنان دیده است. ازین جمله چند باب زیارتگاه است که در مصر (مزارات الشریفه) نامیده اند و از همه والاتر مشهد مقدس عظیم الشأن رأس‌الحسین است که صحنی دارد بسیار بزرگ و حریمی بسیار مجلل تمام درهای صحن و حرم همه از نقره خالص است.

سر مطهر امام در سه شهر دفن شده که اکنون سه بنای عظیم دارد یکی در مصر یکی در شام و یکی در بیت‌المقدس در روستای عسقلان که میان دریا و خشکی است و مختار الملک این را نیز در صفحه پنجاه و نه خاطرات خود آورده است و نوشته است عسقلان در جوار قدس بمیان دریا و خشکی است نخست سر مطهر درین روستا دفن بود و از آن پس عین‌الملک نوشته است سر مطهر را سیف الدوله آل‌حمدان از فلسطین با مقادیر بسیار مشک و عنبر در آغوش گرفت و بگریست و در پیش زین نهاد و خود با همراهان بمصر آورد و درین جا که اکنون (رأس‌الحسین) نام دارد دفن کرد.

و دیگر عمارت رباط که نامش بناه المصحف است زیرا درین عمارت قرآنی است بخط امیر المؤمنین علی علیه السلام که صاحب تاج‌الدین ابن اختیارالدین ضیاء الدین بمبلغ صد هزار خریده است و برای این قرآن عمارتی ساخته اند با صحن و سرای و نمایشگاه و اکنون آنجا زیارتگاه است. عین‌الملک در پایان این یادداشتها چنین یاد کرده است که والاترین مشاهده مقدسه‌ئی که من به مصر دیده ام مشهد رأس‌الحسین است که زیارتگاه است و دلگشای خاطر آزادگان و ماتم سرای دلدادگان است.

و از آن پس از آثار غزه بمیان مصر و سوریه و غاری که در آن جاست و درونش مسجد است و حرم فاطمه دختر امام حسین است و ایاتی بردر دیوار آنجا نوشته اند یاد کرده است.